

پیشنادهای از سر شکم سیری و روشنفکرپنداری کاذب که به حذف اصل موضوع آن هم نه در مورد مساله ساده یا شخصی که در موضوعی اساسی در مورد زندگی انسان ها و حق انتخاب آن ها اشعار دارد، جای هیچگونه دفاعی را باقی نمی گذارد. راه حل تنها در پرداختن منصفانه و نه از موضع دانای کلی به موضوع است.

از سر شکم سیری؛



فقر، عدم توزیع عادلانه ثروت وامکانات سابقه ای به درازای تاریخ دارد و طبعاً به ظهور شکاف های طبقاتی و در دهه های اخیر به پدیده هایی مثل کارتن خوابی در بستر زاغه نشینی و و وسیع شدن حلیی ابادها انجامیده است، مساله ای که اگرچه اخیراً با تاییده شدن نور بر پدیده گورخوابی مورد توجه رسانه ای و اجتماعی قرار گرفته است، اما فی نفسه مساله ای قدیمی و ریشه دار است. اگر منصفانه به ماجرا نگاه کنیم باید بپذیریم که در کانون توجه بودن این خبر، بسیار کوتاه خواهد بود و اتفاقاً شاید ویدیوی شیرینکاری جدید فلان سلبریتی کاذب در صفحه اینستاگرامش یا رواج خبرهای جدید و مهیج! در مورد آخرین نظرات بهمان فرد وشوخی های تالیش و شاید هر چیز دیگری -می تواند این مساله مهم و آسیب زننده را به حاشیه حافظه تاریخی ما براند.

اگر از این معضل متأثر و نگران هستیم باید به یادسپاری و اولویت بندی مسایل را به خودمان دایماً گوشزد کنیم و نقص هایمان را ببینیم؛ اینکه فراموشکاریم و هر چیز رنگ و آبدار خنده دار یا گریه آور صرفنظر از اهمیت به غلیانمان می آورد و همانقدر هم سریع مثل همه تب های تند نگرانی های اجتماعی مشابه به عرق فراموشی و بی تفاوتی می نشیند تا به استقبال سرگرمی بعدی می رویم.

در این آشفته بازار ارایه طریق های خود حکیم پندارانه هم مزید بر علت می شود که در مورد اخیر -گورخواب ها -صفحه جدیدی از آن را با طرح از موضع بالا، موهن و از خودمتشکر پروژه عقیم سازی کارتن خواب ها و گور خواب ها برای اصلاح جامعه!، صلاح خود آن ها! و از سر دلسوزی! در برابر خود گنشوده دیدیم.

واقعاً در چنین مورد مهمی با این همه اعتماد به نفس با چه پشتوانه ای می توان به خود اجازه ورود به موضوع و اظهار نظر داد. بحث نظری و اخلاقی در این مورد به طور منطقی وظیفه متخصصین ژنتیک، اخلاق پزشکی، واستخوان خرد کردگان آسیب های اجتماعی و... به نظر می رسد، اما چگونه است که بدون داشتن هیچکدام از این تخصص ها به یکباره دقیقاً به وسط گود می پریم و "فرمان ایست" می دهیم و برای یک جامعه نسخه جامع مطلق تجویز می کنیم.

رودلف هس از نزدیکترین افراد حلقه رایش سوم، نازیسم را نوعی بیولوژی کاربردی قلمداد می کرد و آلمان نازی به نوعی پایه گذار بهسازی نژادی گردید به طوری که در سال ۱۹۳۳ قانون جلوگیری از تولد فرزندان ژنتیکی بیمار را به کمک کارگروهی حقوقی، پزشکی و روانپزشکی به تصویب رساند و در مورد نه عارضه که عمدتاً بیماری بودند مجوز عقیم سازی صادر کرد و البته برای حفظ ظاهر، ساز و کاری به نام دادگاه ویژه بهداشت ترتیب داد که حکم عقیم سازی حدود چهارصد هزار نفر زن و مرد به عنوان دستپخت این به اصطلاح دادگاه ها تخمین زده می شود. در سایر کشورها و بعدها کمابیش این مباحث مطرح و به دلایل اخلاقی و حق طبیعی اختیار انسان ها و در اغلب موارد با آن برخورد شدید در سطح اجتماع و نخبگان صورت گرفت.

براستی وقتی این به اصطلاح بهسازی عقیم محور فاشیستی غیر انسانی که در مورد بیماری های خاص و آن هم توسط گروهی متخصص تدوین شده بود، به علت نفس غیر انسانی و تضاد با حقوق اولیه بشری تا این حد مورد انزجار جوامع و فعالان

اجتماعی است، در مورد پیشنهاد عقیم‌سازی افراد آن هم به دلیل بیماری بی پولی! و عدم داشتن حداقل امکانات و نادیده گرفتن بدیهی‌ترین حقوق انسانی آن هم توسط مرجعی غیر متخصص چقدر می‌توان شرمسار بود و تاسف خورد. اساساً آیا صرف گل کردن حس موهوم رسالت اجتماعی فرد یا گروهی بدون تخصص، دلیل کافی برای بی‌گدار به آب مهمترین مسایل اجتماعی زدن می‌تواند باشد؟!

چگونه است که گروهی بدون حداقل تخصص برای خود نقش قیم برای جامعه را تعریف کرده‌اند. تاسف بارتر این است که واضح یک نظر پرچالش به جای استدلال در مورد درستی این موضع یا یک عذرخواهی واقعی، بعد از بروز واکنش در سطح اجتماعی و صرفاً برای جمع کردن قضیه به بازی با کلمات و بهره‌گیری از ادبیات سطحی بپردازد و در عین نداشتن کمترین تخصص در ژنتیک، روانپزشکی یا اخلاق پزشکی-که حداقل‌های لازم برای اظهار نظر در این بحث است- منتقدین را به بیسوادی، بی‌مطالعه بودن و کج فهمی متهم نماید.

بدیهی به نظر می‌رسد که آسیب شناسی و حل این معضل ریشه دار تحلیل مساله و نه محو کردن اصل مساله است، باید به این سوال اساسی پاسخ داد که اصولاً چرا کسی کارتن خواب و گورخواب می‌شود که به طور اجمالی بدان پرداخته می‌شود: الف: مدیریت ناکارآمد و غیرعادلانه تقسیم امکانات و فرصت‌ها توسط مراکز تصمیم گیرنده در قوای اداره کننده کشور یک دلیل مهم در به وجود آمدن شکاف طبقاتی و عمیق‌تر شدن پیشرونده آن است، اساساً اگر امکان کار و کسب در آمد متعارف و متوسط برای اکثریت جامعه فراهم گردد، چرا باید پدیده کارتن خوابی و گورخوابی در این حجم وسیع داشته باشیم و به نظر می‌رسد اکنون بیش از هر زمانی به مدیریت پویاتر سرمایه‌های ملی و طراحی توزیع عادلانه‌تر امکانات نیاز داریم تا از سطح طرح‌های روی کاغذ و سازمان‌های صرفاً روی نقشه فعلی فراتر رود.

ب: دلیل دیگر وجود این پدیده دردناک باز هم در خود جامعه نهفته است، اینکه حتی با فرض فراهم آمدن ایده آل‌ترین شرایط توزیع ثروت توسط دولت‌ها، روابط اجتماعی جامعه نقشی اساسی در ایجاد یا اصلاح یا عمیق‌تر کردن شکاف طبقاتی ایفا می‌کند. مساله این است که بیرحمی در جامعه ما از عملی که شاید تا کمی قبل از طرف عده‌ای معدود با چاشنی عذاب وجدان انجام می‌شد، در حال رسیدن به جایگاه خطرناک عملی عادی و روزمره است که انجامش بسیار راحت است و با طیب خاطر بازتولید می‌شود و گسترش می‌یابد، در غنوبی، فریبکاری و کسب منفعت به هر قیمت به طور پیشرونده‌ای به اندازه نان شب واجب به نظر می‌رسد و نه تنها قبح آن به طور روز افزون در حال کم شدن است که در بسیاری از موارد به عنوان ملاکی از تیزهوشی و کاردانی تلقی می‌شود. تمرکز بر منفعت گرایی صرف و استفاده از رانت و سواستفاده از قوانین به چه چیزی جز ضعیف‌تر شدن اقبال فرودست می‌تواند منجر شود.

در جامعه‌ای که پیشرفت در آن و برخورداری از امکانات با روش تنازع بقا و بالارفتن از شانه سایرین تعریف می‌گردد باید هم انتظار تشکیل طبقات کارتن خواب و گورخواب به صورت فزاینده داشته باشیم، حق این است که هر روز موقع نگاه کردن به آینه به قدر مسولیت -که هرکس دقیقاً می‌داند در ایجاد این وضع اسفبار چقدر مقصر است- خجالت زده و در صدد اصلاح باشیم که البته سیر وقایع و تشدید چرخه فقر و فلاکت چیزی غیر از این میل به اصلاح را نشان می‌دهد.

در چنین شرایطی پیشنهادی از سر شکم سیری و روشنفکرپنداری کاذب که به حذف اصل موضوع آن هم نه در مورد مساله ساده یا شخصی که در موضوعی اساسی در مورد زندگی انسان‌ها و حق انتخاب آن‌ها اشعار دارد، جای هیچگونه دفاعی را باقی نمی‌گذارد. راه حل تنها در پرداختن منصفانه و نه از موضع دانای کلی به موضوع است. در این موارد صرفنظر از وظایف مراکز تصمیم گیری حکومتی که البته بسیار تاثیرگذار و حیاتی است هر کدام از افراد جامعه هم سهم و مسوولیتی دارند، مسوولیتی که واقعی و در میدان عمل و نه در بحث‌های غیرعملی، نمایشی و... توصیف می‌شود. وظیفه‌ای که بهتر است کسی برای دیگری نسخه پیچی نکند، اقدامی که هر فرد جامعه با توجه به توان و مسوولیتش می‌تواند برای خود تعریف نماید و خود را به عنوان قسمتی از علت ایجاد مشکل در انجام آن مسوول بداند.

و مساله آخر اینکه انتظار می‌رود هنرمندان، کنشگران اجتماعی، اندیشمندان و همه آحاد محترم جامعه به تناسب توان علمی و تجربه خود وارد مباحث اجتماعی گردند، در عین حال هر فرد قطعاً این حق را دارد که مدعایی را مطرح نماید به شرطی که به طور مستدل از آن دفاع نماید و اگر جایی به خطابودن آن پی برد حداقل انتظار این است که صمیمانه و نه با دوپهلویی و اتهام زنی- عذرخواهی نماید و نکته مهمتر این که مسوولیت این مساله کاملاً مربوط به صادرکننده این مدعا می‌باشد، انتساب نظر شخصی یک فرد -فارغ از نادرستی یا درستی آن- به گروه یا جریان سیاسی خاص و گرفتن چهره حق به جانب و مردمدار برای کوبیدن رقیب سیاسی و موج سواری بر احساسات جامعه عملی بسیار غیرمنصفانه و سخیف است.

می‌توان هر نظریه و عملکردی را با بی طرفی و بدون اغراض سیاسی نقد نمود و البته موثرتر از آن این است که به ریشه‌های اساسی مشکل پرداخت. اما سواستفاده جناحی از این مساله اجتماعی مهم که به حق حیات و انتخاب انسان‌ها مربوط است به هیچ روی پذیرفتنی نیست و اولویت داشتن اغراض سیاسی را با هیچ چسبی نمی‌توان به داشتن دغدغه اجتماعی واقعی پیوند زد. اگرچه حنای چنین اقداماتی نیز از جانب نگاه تیزبین اکثریت جامعه که وقایع را با هشیاری رصد می‌کند، رنگی نخواهد داشت.

منبع/ بهار
*دکتر بابک خطی
پزشک کودکان

برچسب ها: [آسیب های اجتماعی](#) [1]

